

نشست علمی مباحث متدولوژی در مطالعات سازمانی

سخنران: دکتر ابراهیم میرزایی اهرنجانی^۱

تاریخ برگزاری: ۸۶/۹/۲۶

دکتر میرزایی در این نشست به بررسی انگیزه‌های شناخت انسان پرداخت و این پژوهش را برای ارزیابی متدولوژی علوم انسانی ضروری دانست. وی با تعریف انسان به «موجودی که در آفرینش تحقق می‌یابد و به کمال می‌رسد»، تحقق انسان را تابع فعلی شدن نیروها و استعدادهای او دانست و بر اهمیت توجه به وسیله‌های شناخت انسان تأکید کرد. وی افزود: اگر وسیله کارآمد نباشد، راه شناخت بسیار دراز و ناامیدکننده خواهد شد. سرنوشت انسان، پیرو «روش‌شناسی درست» است. آموزشگاه‌ها (آکادمی‌ها) از سیصد یا چهارصد سال پیش از میلاد وجود داشتند؛ اما تا دوره نوزایی (رنسانس) اروپا، یعنی نزدیک به دو هزار سال، به دلیل تغییر نکردن روش‌ها، هیچ تغییری در چستی و هدف علم رخ نداد. هنگامی که روش قیاسی به استقرایی یا همان روش علمی تبدیل شد، منبع شناخت عقلی نیز جای خود را به منبع شناخت تجربی و حسی داد و سرنوشت علم دگرگون شد. وی با اشاره به تاریخچه فلسفه و شناخت نظری انسان گفت: شناخت فلسفی، حقوقی و استدلالی انسان در این بحث به کار ما نمی‌آید. روش‌شناسی بر شناخت علمی انسان تأکید دارد و با منطق فرق می‌کند؛ زیرا منطق درباره روش درست اندیشیدن سخن می‌گوید و روش‌شناسی، درستی یا نادرستی درون‌مایه اندیشه را بررسی می‌کند و به مطالعه بخش‌های درونی و مرموز انسان می‌پردازد. ما در روش‌شناسی به صورت علمی (آزمایشی و تجربی) به دنبال راهی برای رسیدن به حواس بشر هستیم.

دکتر میرزایی انسان را موجودی ناشناخته توصیف کرد و گفت: انسان یکی از پیچیده‌ترین جعبه‌های سیاه جهان است؛ پدیده‌ای که همه دانشمندان و فیلسوفان را گیج کرده است و به همین دلیل همه آنان با عبارت‌ها و لفظ‌های گوناگون درباره چستی جان انسان و ارتباط آن با کالبد و دیگر عنصرهای جهان، سخن گفته‌اند.

^۱. استاد دانشگاه.

این کارشناس مطالعات بنیادین و فلسفه مدیریت، شناخت انسان را نسبی دانست و در ادامه به بررسی علت‌های آن پرداخت: ارسطو و افلاطون با ابزارهای قیاسی و استدلالی دربارهٔ لوگوس و دیگر پدیده‌های جهان، سخنان ارزشمندی گفته‌اند؛ اما این مسائل پس از رنسانس به دلیل علمی نبودن، از گسترهٔ بررسی‌های دانشمندان خارج شد. کسانی که از دادگاه‌های تفتیش عقاید (انگیزاسیون) کلیسای قرون وسطی آسیب دیده بودند، پس از رنسانس، هرچیز نامحسوس را طرد، و علم را به «کشف روابط پدیده‌ها» تعریف کردند. آنان چیزهای نامحسوس را پدیده نمی‌دانستند. بنابراین، نفس انسانی و دیگر مسائل هم‌پیوند را به کناری افکندند و به این معنا، علوم انسانی را نادیده گرفتند. پژوهش‌های دانشمندان قرن ۱۸ دربارهٔ هرمنوتیک نیز گرهی از این مشکل باز نکرد؛ زیرا این پژوهش‌ها دربارهٔ علوم انسانی بسیار ناچیز بود.

استاد میرزایی همچنین اهمیت روش‌شناسی در جهان امروز، دستاوردهای برخی از مکتب‌ها و نظریهٔ روش‌شناختی خود را تبیین کرد:

نبرد روش‌ها

انقلاب شورانگیزی در پایان قرن نوزدهم با عنوان «نبرد روش‌ها» در آلمان برپا شد. غول‌های روش‌شناسی مانند ماکس وبر و دلتایو هابرماس، دربارهٔ موضوع روش علوم انسانی با یکدیگر درگیر شدند. چه بخش‌هایی از این علوم را با روش‌های شناخت حسی می‌توان بررسی کرد؟ چه بخش‌هایی از آنها به منبع شناخت عقلانی پیوند خورده است؟

مکتب رفتارگرایی، در آغاز قرن بیستم، روشی علمی برای ورود به بخش ناشناختهٔ انسان عرضه کرد. پنج عامل مهم در سامانه وجود دارد؛ ورودی، خروجی، فرایند، بازخورد و مدیریت.

فرایند، مجموعه عملیاتی است که ورودی‌ها را به خروجی‌ها تبدیل می‌کند. این فرایند در انسان قابل مشاهده نیست. از این رو به آن جعبهٔ سیاه می‌گویند. سامانه‌هایی که فرایندی آزمون‌پذیر دارند، جعبهٔ سفیدند و در غیر این صورت جعبهٔ سیاه نام دارند. البته ورودی‌ها و خروجی‌های سامانهٔ انسان را می‌توان دید و آزمود. ۹۹ درصد سامانهٔ درمان در شاخه‌های پزشکی، بر پایهٔ روش‌شناسی جعبهٔ سیاه استوار است؛ زیرا پزشک به دارو (ورودی) و بهبود بیماری (خروجی) آگاهی دارد؛

اما به فرایند کاری ندارد.

رفتارگرایان، انسان را با اندازه‌گیری رفتار او تعریف می‌کردند: «انسان، رفتارها و انگیزه‌هاست».

البته با تغییر دادن ورودی‌ها، خروجی‌ها نیز تغییر می‌کند و می‌توان استنباط کرد که درون جعبه سیاه چه می‌گذرد. خداوند در قرآن کریم در بخش‌های فراوانی فرموده است: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**؛ «آمنوا» درون جعبه سیاه قرار دارد؛ اما «عملوا» قابل مشاهده است.

این مکتب، بسیاری از مشکل‌ها را از میان برد؛ اما هنوز راه درازی تا شناخت کامل انسان باقی است؛ زیرا روش‌شناسی در بخش‌های ساده انسانی کارآمد است و پس از خداوند، انسان پیچیده‌ترین موجود هستی است.

واکنش‌آزمایی و نگرش‌سنجی

رفتار انسان بخش‌های بسیار ساده‌ای دارد. روش‌شناسان روان‌شناس، با تنظیم حلقه‌های SR، توانستند بازتاب رفتار انسان‌ها را بیازمایند. تقریباً بخشی از رفتار انسان که به گزینه یا رفتار حیوان نزدیک است، با این روش شناختی است.

روان‌شناسی حیوانی به همین علت در پایان قرن نوزدهم شکل گرفت. این دانش با مقایسه رفتار انسان با برخی از حیوان‌ها به نتیجه‌های خوبی رسید؛ ولی هنگامی که به رفتارهای پیچیده انسان مانند محبت، عشق و پرستش می‌پردازیم، نخست باید صورت مسئله را تعریف کنیم. این عناصر بسیار پیچیده‌اند. البته با قراردادهایی، امروزه به‌طور نسبی این عناصر تعریف شده‌اند؛ اما نمی‌توانیم آنها را بدون نسبی دانستن رفتار انسان و جز در جعبه سیاه انسان با زبان خودش بسنجیم.

بخشی از رفتارشناسی انسان که به تبدیل انگیزه‌های او به رفتار می‌پردازد، در مطالعه سازمانی بیشتر به کار می‌آید؛ زیرا در سازمان به دنبال رفتار فردی نیستیم؛ بلکه رفتارهای جمعی و سازمانی را می‌جوئیم. پیامدهای این‌گونه رفتارها گروهی است و به همین دلیل، بخش فراوانی از پژوهش‌های علوم انسانی در قالب پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری به موضوع «نگرش‌سنجی» اختصاص یافته است.

نسبی کردن، یعنی به‌طور نسبی، کمی و ریاضی، رفتارها و مفهوم‌های رفتاری را

تعریف کردن، نگرش‌سنجی است؛ که امروزه روشی علمی و پذیرفتنی است.

روش سه‌شاخه‌ای

این روش نظریه من است که در برخی از کتاب‌های دانشجویان دکتری مطرح شده است. در نشست سراسری «انضباط اجتماعی و وجدان کاری» نیز بدان پرداخته شد و بخشی از آن نیز منتشر گردید. در این نظریه، گفته‌ام که هر روش‌شناسی سه شاخه به هم چسبیده دارد: الف) ساختار و قالب (اطلاعات جهان بیرونی درباره انسان)؛ ب) محتوا (رفتار انسان سازمانی)؛ ج) زمینه و محیط.¹

برای نمونه، در همان موضوع «انضباط اجتماعی»، نظم، ساعت غیبت و... در ساختار، شاخص‌های وجدان در بخش محتوا، و فرهنگ در بخش زمینه قرار می‌گیرند. زمینه، هر دو شاخه دیگر را تغذیه می‌کند و آنها را در بر می‌گیرد. این نظریه در برخی از پایان‌نامه‌ها آزموده شده است و در آینده‌ای نزدیک پس از رفع نقایص منتشر خواهد شد.

¹. Context.

